



### زندگی نامه چریک فدائی خلق احمدرضا قنبریور

رفیق احمد رضا در آبادان و در خانواده ای که پدر کارگر شرکت نفت بود به دنیا آمد. هنوز چند روزی از آغاز سال ۱۳۲۸ نگذشته بود که خانواده برای شگون سال تصمیم به بیرون ریختن نحسی سال به سبزه زار رفته بودند. دمای روز ۱۴ فروردین ساعت ۵ صبح اولین فرزند خانواده دنیا آمد. اسمش را احمدرضا گذاشتند. اولین سال تحصیلی خود را در ۶ سالگی در دبستان فروغی در محله ای به نام مکی آباد شروع کرد. بعد از اتمام دوره ابتدایی به دبیرستانی به همین نام (فروغی) وارد و تا زمانیکه پدرش کارگر شرکت نفت آبادان بود و در منازل شرکتی نزدیک به همین مدارس زندگی می کردند در همین دبیرستان ادامه تحصیل داد. پدر را به خاطر هواداری از حزب توده مدتی به جزیره خارک تبعید کرده بودند. کلاس دهم دبیرستان بود که پدرش را باز خرید کردند. در سال ۱۳۴۵ دیپلم ریاضی را از دبیرستان رازی گرفت. یکسال در منزل به مطالعه و کلاس موسیقی گذراند. او به ساز و سنتور علاقمند بود و هر از گاهی برای دل خود و نزدیکان آهنگی مینواخت و در نواختن آهنگ گل گندم ماهر شده بود. پدر علاقمند بود فرزندش را برای ادامه تحصیل به آمریکا بفرستد ولی او رضایت نداد. او میگفت من حاضر نیستم که پدرم در این مرز و بوم کارگری کند و من به آمریکا بروم و در آنجا درس بخوانم. با توجه به تمایلات و آگاهی سیاسی اش در دبیرستان رازی با رفقا بهزاد و بهنام امیردوان و مرتضی کریمی آشنا و رفیق شد. بعدها این رفاقت و صمیمیت به یک پیوند فکری - نظری منجر شد. در ۱۸ سالگی خدمت سربازی را در سپاه دانش شروع کرد و دوره آموزشی را در شاه آباد غرب (اسلام آباد کنونی) به مدت سه ماه گذراند و از آنجا به روستای زرکنار شهر بابل اعزام شد که به مدت ۱۴ ماه به عنوان معلم وظیفه در آنجا خدمت کرد. او آنچنان با اهالی روستا عجین شد که گویا عضوی از خانواده آنان بود. با توجه به اندیشه های مارکسیستی اش احمدرضا برای اهالی روستا از جان و دل کار میکرد. او برای آنان فقط یک معلم نبود بلکه کشاورز و دامدار و دکتر و سنگ صبور اهالی روستای زرکنار هم شده بود. در همان روستا بود که با هزینه خود کتابهای داستان صمد بهرنگی و کتابهای قصه کودکان را تهیه و در کلاس درس به بچه ها آموزش میداد. با الهام از صمد بهرنگی به شاگردان خود آموزش می داد که ماهی سپاه کوچولو هم میتواند به اقیانوس بپیوندد. پس از ۱۴ ماه خدمت اجباری با علاقمندی شغل معلمی را انتخاب نمود. در ابتدا در روستای صبیحه از روستاهای توابع استان خوزستان جنب

لوله سازی نبرد اهواز به عنوان معلم مشغول بکار شد و چه خوب میدانست که علم و کار با هم رفیق هستند. بله در همان مدرسه بود که فقر اهالی و زحمت کارگران کارخانه را هر روز شاهد بود. روستاییان کشاورز و کارگران زحمتکش فرزندان خود را برای فراگیری علم به مخروبه هایی بنام مدرسه میفرستادند و شاید احمدرضا از نادر معلمانی بود که هیچگاه نپرسید علم بهتر است یا ثروت. احتمالاً علاقه اهالی باعث انتقال احمدرضا به دزفول شد. مدتی در دبستان زهیر شهر دزفول که مدیری مطیع دولت داشت و معلمین را کنترل میکرد به تدریس پرداخت. در عید سال ۱۳۵۴ همراه با بهنام امیری دوان و مرتضی کریمی به جهرم سفر کردند. در آن زمان مرتضی کریمی در تهران انتشارات امیرکبیر کار میکرد و بهزاد و بهنام امیردوان در تهران زندگی و مبارزه میکردند و از جمله بلندقامتان جاودانه تاریخ بودند که در جریان ضربات رژیم شاه به سازمان چریکهای فدائی در سال ۵۵ در درگیری با نیروهای امنیتی شاه جان باختند و جان عزیزشان را فدای آرمان های کمونیستی شان کردند.

احمد رضا در عید ۱۳۵۵ به آبادان آمد و روز ۱۲ فروردین با خانواده خداحافظی کرد و با برادر کوچکش محمدرضا قنبرپور عازم دزفول شد.

آن دیدار آخر وی با خانواده بود. ساواک در ۲۶ اردیبهشت به خانه تیمی در تهران نو - خیابان خیام پلاک ۸ ناجوانمردانه حمله کرد. در این حمله نابرابر همه اعضاء خانه تیمی به جز رفیق حمید اشرف شهید شدند. تلویزیون رژیم شاه اسامی را اعلام کرد نام احمدرضا قنبرپور در میان شهدای ۲۶ اردیبهشت سازمان چریکهای فدائی خلق قرار داشت.